



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

ناتور رحمانی

دوشنبه ۰۳ جنوری ۲۰۲۲

### لالایی برای خواب ملت ...

رژیم سرتا پا آلوده با انواع فساد ، در محراب دروغ و ترفند چسناله های فریبکارانه سر داده ، و بدون اعتراف به گناهان کبیره آرزو دارد مردم را اغوا نماید ، که آغاز مذاکرات صلح با دشمنان صلح ، اعم از طالب و غالب ، آرامش مستدامی برای کشور ، و بازماندگان در کشور تداعی خواهد نمود !!

این ( زی ، زی ) ها ، مغزمتفکر احمدزی ، و سوگلی اش دبل بنده ای خدا ، با سرودن لالایی میخواد مردم را خواب کند ، یا به تعبیر دگر تمنا دارد در دل و دماغ ملت جای بگیرد ، که گویا او و سهامداران رژیمش هیچ مقصر نیست ، دراصل هیچکاره است ، این برادران کرام و رفقای گرام استند ، که به ملت خیانت و جفا مینمایند !؟

صدای رئیس متفکر از سرد خانه ها میاید، که برای نگهداری اجساد مثله شده مردم بازسازی شده است ، پژواک صدای شان در اهتزاز باد های بنیاد کن ، آنطرف محراب و صلیب روی سنگفرش جاده های خون آلود می چسپد .

رئیس ارگ جمهوری افغانستان زارناله میکند، و خطاب به برادران صلیبی و رفقای دراکولایی اش ، آنهایی که در خون تراوت و شرارت سهیم استند میگوید : ای خطا کاران جفاکار ! شما مطمئن باشید که روزی روزگاری دور ما به آخر میرسد ، و این همه فر و شکو ، جلال و جبروت نخواهد ماند ، مگر این ملت خواهد بود ، همین ملت که ما اعتماد شانرا سلاخی کردیم، و امید شانرا بیام فلک میخ نمودیم ، همین ملت که خون شانرا به پای گوساله زر ریختیم ، و استخوان شانرا در آسیاب ستم آرد کردیم ، همین ملتی را که بارها با تیغ گرایش های زبانی ، قبیلوی ، تباری ، سمتی و مذهبی گردن زدیم ... رئیس متفکر در حالیکه دلک گونه تبسم می نماید ، با انداختن باد در گلو خطاب به همکیشان از دم بریده خویش می افزاید : بخاطر داشته باشید همانگونه که در روزگار بد ، و فشار

سیاست های خارجی، فرمانبرداران و گروهک های وابسته ، بعد آن همه بربادی و نابودی که در حق ملت کردند، به شرق و غرب تا آخرین مُلک خدا فرار نمودند، و تن بی خاصیت شانرا آسوده ساختند ، اگر به همان منوال روزگار بد بیاید، ما ویرانگران عدالت و انصاف راه برای فرار نخواهیم داشت ، و دگر از این مغز متفکر کاری ساخته نخواهد بود، و زود باشد که دست مردم به گریبان آلوده ما برسد، آنوقت رستاخیز واقعی خواهد بود، روز انتقام و قصاص، آنوقت هیچ کسی را مجال فرار نخواهد بود، و هرآنکو به حق این مردم جنایت کرده، و خیانت روا داشته است به کیفر اعمال خویش خواهد رسید.

میدانید وزراء عزیز و عزیزکش، وکلای جانگیر و بجان برابر، کارمندان بلند رتبه لشکری و کشوری مست از باده جفا و بی خبری، مافیای تفنگ و تریاک برخاسته از داخل و یا پارسل شده از خارج !!

ما همه مصدر خیانت، منبع قباحت، بانی شرارت و ناجی جنایت استیم، ما به این ملت ستم میکنیم ، نان شانرا چور، آرامش شانرا سلب و خون شانرا به شیشه میکشیم، ما واضع و روشن دروغ میگوئیم، دروغ های بیشرمانه و بزرگ، ما خود را خدمتگار مردم و صادق به آرمان شان نشان میدهیم، درحالیکه اینطور نیست، ما خود را سردار و بادار آنها پنداشته و بیداد نمودن را حق مشروع خود میدانیم، ما هیچ وقت به درد و ناله ملت توجه نکرده ایم .

شما شرکاء و قبیح باور دارید، اگر کدام نیمه شبی جگرگوشه های عزیزمان نا آرام میگردد و گریه میکند، سرآسیمه میشویم، سودایی شده جگر مان پاره پاره میگردد، و دل مان میخواهد به قیمت گریه های تمام کودکان این مُلک، و خون گریه های همه مادران این سرزمین، جگرگوشه های دلبندهمان را آرام بسازیم، آخر نعوذ بالله ما انسان استیم و احساس داریم، مرا بگذارید که هرچه می کنم، مگر شما نکنید به لحاظ خدا و پیغمبری که نمی شناسید، کسی را گریان و پریشان نسازید .... صداقت لازم است صداقت، اول که ما صداقت نداریم، باز هم در کلام اگر صادقانه اعتراف نمائیم، ما بردگان دست نشانده درین مدت، که یکی پی دیگر به اورنگ شاهی نشانده شدیم، چه گلی به سر ملت زدیم ؟ حتی ده فیصد برای رفاه و آسایش مردم کار نکرده ایم، ما حتا نیازمندی های اولیه آنها را مرفوع ننموده ایم، آنها همچنان برق، آب، کار، دارو و درمان، مکتب و صنف درسی، و امنیت جانی و مالی ندارند، که این همه سبب می شود تا مردم خود را به آب و آتش بزنند، و از این خاک که ما آنرا جهنم ساخته ایم فرار نمایند، حتا اگر به جهنم دگر کباب شوند ...

در حالیکه اولاد های ما در بهترین آموزشگاه های دنیا درس میخوانند، و پول های ما از تاراج دارایی های عامه، و کارسازی های غیر مشروع، اعتبار بزرگترین بانکها را در سراسر دنیا افزون ساخته است، ما در پرتو قندیل ها و چلچراغ های قصر های مجلل خویش، آرام در پناه محافظین شرقی و غربی خود شیر و شربت و شراب مینوشیم، اما مردم اشک خود را برای رفع تشنگی می نوشند، و در تاریکی های سرک روی بستر خاک می خوابند ....

دوستان رأی زنی و راهزنی ! یکبار دگر تأکید میکنم نیت تانرا پاک و انسانی بسازید، باور کنید روزی خواهد رسید که ما درین کشور دگر جای نخواهیم داشت، ما نخواهیم بود مگر این ملت خواهد بود، دوستان خارجی امریکایی و اروپایی ما خواهند بود، همسایه های بخون تشنه ما خواهند بود، درین کشور ترقی خواهد آمد، چنانچه هم اکنون به شگوفایی رسیده است .

رئیس زی ، زی درختم لالائی اش جهت خواب نمودن مردم با وجد کودکانه ای افزود : ببینید من با لنگش پای مانند وزیر دفاع، مانند مشاور امنیت کشور، و آقای قانونی و ... تکیه به عصا راه می روم ، تا به کجراه نروم، بگذار بگویند حکومت لنگ ها، مردم هرچیز می گویند مهم نیست، مهم خودما استیم و دولت سواری .

« یقین کنید برای مزاج گرامی تان، دولت سواری وسیله خوبی است، باور داشته باشید این بهتر از اسپ سواریست، باور بفرمائید من هرگاه بیکار میمانم، که در واقع زیادتیر وقت بیکار استم، چون تمام کارهای مهم و مشکل کشور اعم از قانون نامه های عسکری، ملکی، شرعی و مافیایی را رفقای امریکایی و برادران انگلیسی ما تدوین، توشیح و نافذ مینمایند، من بیکار استم مانند لشکری از مشاورین مفتخوار.

چه می گفتم ؟ آه یادم آمد می گفتم در بیکاری ها چوکی سواری می کنم، که در واقع همان دولت سواری است، عبدالله جان بیشتر وقت ها که از آرایش سر و ریش فارغ شود، همین کار را می کند. خلاصه من به تمام کسانی که از نعمت برق و روشنایی درین کشور محروم اند، یعنی به هشتاد فیصد مردم توصیه میکنم، که در تاریکی های مستدام این کشور، که از برکت وجود ما شب پی شب می آید، رویا سواری و خیالپردازی کنند، که گویا سپیده راستین می رسد، این هم یک نوع سواریست غیر از دولت سواری، به یقین که خارج از موضوع حرف نزده ام .

اما یک خواهش، نکنید به لحاظ خدا و قرآن، گرچه هر دو را نمی شناسید، نکنید ماشین آلات و فلزات این فابریکه ها یا صنایع کوچک را ( که اگر چند تای مانده باشد ) مانند ماشین های فابریکه

های چینی سازی، گوگرد سازی، نساجی، سمنت، جنگلک و دهها فابریکه دگر به کوره های ذوب آهن پاکستان نفروشید، خود را مانند برادر ( حقانی ) آهن فروش و موش آهنخوار نسازید .

باز عذر میکنم، به لحاظ خدا از زرع، قاچاق و تجارت تریاک دست بکشید، آخر برای ما، برای شما وزیر صاحب ها و وکلای شورا، یعنی برای همه کسانی که درین معامله ننگین دست دارند شرم است، ما را پیش دنیا شرمنده میسازید، باور کنید برای ما آبرو نمانده است، بخدا اگر خویش و تبار خودم و دوست های زورآورم در امر خرید و فروش تریاک دست نمی داشتند، یا عضو مافیای جهانی نمی بودند، وقت جای شان در زندان پلچرخى بود، اما افسوس که زورم به آنها نمی رسد ...

در عوض روشنفکران، خبرنگاران، آموزگاران، مردم مظلوم و بیچاره یا طرفداران حقیقت، عدالت و دموکراسی را به زندان پلچرخى محبوس میسازم، یا امر اعدام یگان آفتابه دزد را هم میدهم، تا خاطر خاله نماند ، مثلاً مگر با دزدان و قاتلان کلان مُلک و مردم کاری ندارم، بخدا بیشتر زندانی های بی واسطه و بی وسیله دوسیه ندارند، یا اگر دارند ساختگی است و سالهاست که هیچ دیوان و دفتری، هیچ محکمه و مسندی دوسیه آنها را باز نکرده اند، معلوم نیست که تا کی باید آنجا بمانند ...

من میدانم که بی مورد حرف نمی زنم، زیرا دقیق ترین مشاور من، همین مغز متفکر من است، ولی گپ پیش خود ما باشد، بیشتر وقت ها این مغز خوب کار نمی کند، و تراوش بد بویی دارد، چه می شود کرد خوبی از خود ماست .

زارنالگی ها و لالایی خوانی های رئیس اشرف المخلوقات زی، برای خواب کردن ملت با یک عالم ناتوانی ها و ندانم کاری ها توأم بود؟!

مگر بسیار مردانه تر می بود، که بجای این همه اعترافات و ابراز ناتوانی ها، از تراوش آنچنانی مغز متفکرش، استعفاء میدادند و به جای دولت سواری، می رفتند نی سواری می کردند .

ما درین خصوص مقوله داریم که میگوید: « سنگی که زورت نمی رسد آنرا بوسیده بجایش بگذار »